

نقش فقر اخلاق در شکل گیری بحران مالی ۲۰۰۸ آمریکا

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۱۷

ناصر الهی*

زهرا نامداری**

چکیده

بحران اخلاق در ادبیات اقتصادی به عنوان منبعی برای بروز بحران‌های اقتصادی شمرده می‌شود. بویژه پس از آشکار شدن بحران مالی ۲۰۰۸ آمریکا و تبدیل آن به بحران اقتصادی، بسیاری از اقتصاددانان از طریق واکاوی بحران اخلاق به ریشه‌یابی این بحران پرداخته‌اند. فلسفه غالب (سرمایه داری) بر پایه عقلانیت به مثابه بیشینه‌سازی سود بنگاه‌ها مدعی است این عقلانیت، به افزایش مطلوبیت کل جامعه و رفاه آن می‌انجامد. به نظر می‌رسد که روند رو به افزایش بحران‌های مالی ضربه سهمگینی بر این فلسفه وارد آورده تا جایی که امروزه شاهد شکست معیار بیشینه‌سازی سود هستیم. پژوهاک اهمیت نقش اخلاق فردی و در نتیجه آن اخلاق کسب و کار در تقابل با فلسفه سرمایه‌داری حاکم، پارادایمی جدید را تاسیس نموده است که در آن اهمیت اخلاق فراتر از آنچه که در منشورهای اخلاقی متجلی است نمود یافته است و اخلاق به صورت مجموعه‌ای از فضیلت‌های انسانی از مؤلفه‌های تابع رفاه محسوب می‌شود. این مطالعه، با استفاده از روش تحلیلی توصیفی، نقش اخلاق در بازارهای مالی را بررسی می‌نماید و به صورت نظری بررسی می‌کند که محوریت اخلاق چگونه موجب گسترش رفاه و کاهش تلاطم در بازار مالی می‌شود.

واژگان کلیدی: اخلاق اقتصادی^۱، اکوپاتی^۲، بحران اقتصادی^۳، وام دون اعتبار^۴، بحران مالی^۵
طبقه بندی JEL: G28, M14, M48

elahi.mofid@gmail.com

* عضو هیات علمی گروه اقتصاد دانشگاه مفید:

z.namdari90@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد اسلامی دانشگاه مفید:

1. Economic Ethics
2. Ecopathy = Ekopati
3. Economic Crisis
4. Subprime Lending
5. Financial Crisis

مقدمه

سال ۲۰۰۸ در تاریخ اقتصادی جهان سال بازگشت بحران اقتصادی و دنیا شاهد ورشکستگی برخی از بزرگترین و با سابقه‌ترین مؤسسات مالی جهانی بود و رکود اقتصادی شدید در آمریکا و اروپا، رشد اقتصاد جهانی را تحت‌الشعاع خود قرار داد. دامنه بحران مالی جهان به حدی گسترش یافت که اقتصاددانان و سیاستگذاران انتظار آن را نداشتند.

در آمریکا، به منظور خانه‌دار شدن قشرهای متوسط و محروم جامعه، در سال ۱۹۷۷ قانون بازسرمایه‌گذاری مجتمع^۱ به تصویب رسید. در اوایل سده ۲۱ مؤسسات اعتباری و به طور کلی بازار مالی متوجه سودآوری بخش مسکن شد و از این قانون در جهت کسب حداکثر سود ممکن از طریق سرمایه‌گذاری در این بخش، نهایت سوء استفاده را از اقشار جامعه به عمل آوردند. سیستم بانکی برای تأمین مالی این طرح‌ها، در قبال به رهن گذاشتن سند مسکن به افرادی وام می‌دادند که ریسک بالایی داشتند و می‌دانستند که توانایی بازپرداخت وامها را ندارند و با یک ترفند خیرخواهانه آنها را متقاعد می‌کردند که در قبال اسناد بدهی مسکن بخرند، تا هر وقت این افراد توانایی بازپرداخت اقساط خود را نداشته باشند، مسکن آنها مصادره شود و بانک اقدام به فروش آنها با قیمت بالاتر کند و در نتیجه، قیمت اوراق رهنی که به پشتوانه این مسکن‌ها بوده افزایش می‌یافت.

حرص و آز این مؤسسات باعث شد که این روند تاجایی ادامه پیدا کند که شاخص بانکداری آن (اهرم) که طبق قانون باید ۱ به ۷ (هریک واحد دارائی مجاز است هفت واحد بدهی ایجاد کند) می‌شد، به ۱ به ۳۵ رسید؛ یعنی به جای بخش واقعی اقتصاد، بخش اعتباری آن رشد فزاینده داشت. در نتیجه به دلیل بیکاری بعضی از بخش‌های اقتصاد و سرایت آن به سایر بخش‌ها باعث کاهش تقاضا و افزایش عرضه از جمله در بخش مسکن گردید و افراد نتوانستند وام‌های خود را بازپرداخت کنند و خانه‌هایشان مصادره می‌شد، و تکرار زنجیروار آن باعث بحران مالی شد.

در تحلیل علل این بحران رویکردهای مختلفی بیان شده است، اما از رویکرد اخلاقی نیز می‌توان به تبیین این پدیده پرداخت. مشکل اساسی این بود که آنها با نام قانون و در پرتو قانون و با نقاب خیرخواهانه، به دنبال منافع شخصی بودند. درواقع این بحران گواهی بود بر فقدان تأسف برانگیز اخلاق از اقتصاد.

1. Community Reinvestment Act (CRA)

در واقع آنچه مشکل ساز شده است، تحت هژمونی سرمایه بودن اخلاقیات جامعه سرمایه داری می باشد، به طوری که اخلاق به عنوان تابع تولید مطرح می شود، نه به عنوان تابع هدف. درواقع منافع اجتماعی را به عنوان هدف کل قرار نمی دهند و بیشتر به منافع شرکت توجه می کنند که این خود باعث آسیب رساندن به منافع جامعه می شود. مشهود است که اخلاق به عنوان ابزاری برای اقتصاد شده است درحالی که این نسبت باید معکوس شود و اخلاق در تابع هدف قرار گیرد، در واقع بحث توسعه پایدار در منشور اخلاقی آنها خیلی مطرح نیست و صفات اخلاقی در چهارچوب قوانین اخلاقی در جهت کاهش هزینه های آنها می باشد.

هدف این است که از نظر تحلیلی به چگونگی رخداد بحران پرداخته شود و اینکه بحث مسائل اخلاقی در ارتباط با بازار مالی چطور رشد کرده و همچنین تحلیل از این نظر که حرص و زیاده طلبی بدون ملاحظه ارزش های اخلاقی (اکوپاتی) باعث به وجود آمدن مشکل شده است. در مقاله حاضر ابتدا در ادبیات موضوع دیدگاه ها و نظرات افراد مختلف در رابطه با علل بحران مالی ۲۰۰۸ آمریکا عنوان گردیده، در مبحث مبانی نظری به تشریح فقدان اخلاق در نظام سرمایه داری و آثار و پیامدهای آن بر اجتماع و اقتصاد پرداخته شده و سپس در قسمت بعد عوامل و ریشه های بحران مالی فوق مورد بررسی قرار گرفته است و در آخر نیز به نتیجه گیری و ارائه پیشنهادها خواهیم پرداخت.

۱. ادبیات موضوع

محسن ایزی (۱۳۸۷) در کتاب پیدایش و گسترش بحران مالی در جهان و اثرات آن بر اقتصاد ایران، ریشه بحران مالی را در دو حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ترکیدن حباب قیمتی سهام شرکت های اینترنتی در بازارهای مالی آمریکا می داند و دلیل رشد اقتصادی کشور در بخش مسکن را اتخاذ سیاست کاهش نرخ بهره و سیاست پولی انبساطی مقامات اقتصادی آمریکا برشمرده و چنین استدلال می کند که گرچه این سیاست ها برای چند سال با خود رشد اقتصادی به همراه آورد اما در نهایت منجر به افراط گرایی و ضعف هایی نظیر مقررات زدایی بیش از حد از بازارهای مالی، خوش بینی زیاد به توان خود تنظیمی بازار و نظارت های ضعیف بر بازارهای مالی، به ایجاد حباب قیمتی در بخش مسکن آمریکا و نهایتاً ناتوانی وام گیرندگان در بازپرداخت وام های بانکی و سقوط بازارهای مالی آمریکا گردید. آزادسازی شدید مالی به دلیل وابستگی بازارهای مالی جهانی به یکدیگر باعث سرایت بحران بازارهای مالی آمریکا به بازارهای بین المللی شده و کساد بخش واقعی اقتصاد کشورها و اقتصاد جهانی را در پی داشته است.

محمدجواد بختیار زاده (۱۳۸۸) در مقاله بررسی علل و ریشه‌های بحران اقتصادی ۲۰۰۸ آمریکا و ارائه راهکارها، ضمن توضیح بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ آمریکا دلایل بحران را در سه حوزه رونق کاذب بازار مسکن در آمریکا، نوآوری‌های مالی در اعطای وام‌های رهنی پرخطر و فقدان نظارت کافی بر عملکرد بورس و سفته بازان در بازار سرمایه عنوان می‌کند.

حجت‌اله براملکی (۱۳۹۰) در مقاله پدیدار شناسی بحران مالی، به بحران مالی آمریکا با نگاه پدیدار شناسانه نگریسته و چهار لایه: ۱- پرداخت ناصحیح و خارج از قاعده وام‌های رهنی؛ ۲- کژ منشی^۱ (مخاطرات اخلاقی)؛ ۳- کاهش سرمایه اجتماعی و اخلاقیات و ۴- ماهیت و ذات نظام سرمایه‌داری را برای این بحران شناسایی کرده است.

محمد جواد شریف زاده (۱۳۹۰) در کتاب بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۹، نقش دولت و آینده مقررات‌گذاری بر بازارهای مالی، دلیل اصلی پیدایش بحران را شکاف عمیقی می‌داند که در سال‌های اخیر بین ریسک‌های فردی و ریسک‌های سیستمی ایجاد شد و ریشه در افول ابزارهای مقرراتی پیشینی داشت که در پی مقررات‌زدایی در دهه‌های اخیر اتفاق افتاده بود. به علاوه مقررات زدایی فاقد آن بود که مقررات ساختاری و احتیاطی مناسبی بر نهادها و ابزارهای مالی جدید وضع شود. در فضایی که برخی قوانین محوری ایالات متحده همانند قانون مالیاتی و ضوابط حاکمیت شرکتی مشوق استفاده افراطی از اهرم‌های مالی، رفتار کوتاه‌نگرانه و تهیه حساب‌های غیر شفاف بود، مقررات زدایی راه را برای ریسک‌پذیری افراطی نهادهای مالی گشود و اقتصاد را در معرض سقوط قرار داد. مقررات زدایی بیش از آنکه ریشه در نظریات اقتصاد جدید داشته باشد، ریشه در ایدئولوژی‌های بازارگرایی افراطی داشت. نظریه اقتصادی به خوبی نشان می‌داد که بازارهای مالی بنا به ماهیت خود با دو مشکل اساسی اطلاعات نامتقارن و آثار جانبی زیانبار مواجهند و هرگونه لجام‌گسیختگی می‌تواند به ناکارایی و بی‌ثباتی این بازارها بینجامد.

استیگلیتز (۱۳۹۱) در رابطه با فعالیت های سودجویانه بخش مالی بیان می‌کند که بخش مالی تشخیص داده بود که پول در پایین هرم وجود داشته و آنها با سرعت تمام جهت ایجاد اطمینان برای حرکت دادن پول به سمت بالای هرم رفته‌اند. فعالیت های سودجویانه شامل روزپرداخت،^۲ قرض دادن غارتگرانه و اجاره اثاثیه و کلاهبرداری-های مشابه می‌شود. لازم است که یک قانون ربا^۳ (که به کارتهای اعتباری نیز مربوط می‌شود)

1. moral hazard

2. pay-dey loans

3. usury law

وجود داشته باشد تا نرخ بهره مؤثری را که به وسیله استفاده کنندگان از تسهیلات مالی پرداخت می شود، محدود سازد.^۱

میشکین ماهیت بحران‌های مالی را اطلاعات متقارن می داند و اطلاعات نامتقارن را منشأ کژ منشی معرفی می کند. برای ساختار شناسی بحران مالی چنین عنوان می کند که، اکثر بحران‌های مالی در ایالات متحده، با افزایش شدید نرخ‌های بهره، ورشکستگی بازار بورس، افزایش نااطمینانی (در نتیجه شکست اکثر بنگاه های مالی و غیرمالی) شروع شده است. طی این بحران‌ها، افزایش در نااطمینانی، افزایش در نرخ‌های بهره و ورشکستگی بازار بورس، موجب افزایش وخامت مساله کژ گزینی در بازارهای اعتباری شده است و کاهش در دارایی خالص که بر اثر ورشکستگی بازار بورس اتفاق افتاده، موجب افزایش مساله کژ منشی گردیده بود. این افزایش در دو پیامد اطلاعات نامتقارن (کژ گزینی و کژ منشی)، از جذابیت وام دادن کاسته و موجب کاهش سرمایه گذاری و رکود کل فعالیت های اقتصادی می شود.^۲

کازلاوسکی در کتابی تحت عنوان اخلاق بانکی (۲۰۱۰) بحران مالی اخیر را نه تنها بحران نظام اقتصادی بلکه یک بحران اخلاقی معرفی می کند؛ و چنین عنوان می کند که بحران در بازارهای مالی به کانون توجه در اخلاق تبدیل شده و جنبه‌های بازارمالی و نهادهای مالی به عنوان یک موضوع قابل توجه برای عموم در حال گسترش است، و این دوران را برای واسطه‌های مالی که با رفتار سودجویانه، صنعت مالی را به حوزه غنی سازی نفع شخصی تبدیل کرده اند، دوره خاموشی مطلق می داند و درمورد آینده سرمایه‌داری و مقصر دانستن فلاسفه و اقتصاددانان، بحث می کند.^۳

پل کروگمن بحران اخیر را چنین توصیف می کند که، بحران فوق با آنکه ویژگی‌های منحصر به فردی دارد، اما از جهت‌های بسیاری با بحران‌هایی که تا کنون مرور شد، شباهت دارد. موج ورشکستگی بانک‌ها همانند دهه ۱۹۳۰ است. ترکیدن حباب املاک و مستغلات و فرو افتادن ایالات متحده در دام نقدینگی همانند اتفاقات دهه ۱۹۸۰ در ژاپن است. جریان‌های بین‌المللی سرمایه و موج بحران ارزش پول ملی نیز همانند اتفاقات دهه ۱۹۹۰ در آسیاست. بحران مسکن نقش مهمی در بحران اخیر دارد. در حقیقت کاهش رونق بازار مسکن در سال ۲۰۰۵ آغاز گردید. پس از آنکه قیمت مسکن در ایالات متحده به جایی رسید که بسیاری از آمریکایی‌ها

۱. ر. ج. استیگلتز

۲. میشکین، ۱۳۹۱، ص ۳۱۷

3. Koslowski, 2011

توان خرید مسکن نداشتند، فروش مسکن افت کرد و اینجا بود که صدای ترکیدن حباب آرام آرام به گوش می‌رسید. در اواخر بهار ۲۰۰۶، روند نزولی قیمت‌ها آغاز گردید. ابتدا سرعت این کاهش کم بود اما پس از مدتی سرعت زیادی به خود گرفت. تا اواسط سال ۲۰۰۷ قیمت‌ها ۱۵ درصد کاهش یافتند؛ از آنجا که فروش مسکن براساس وام‌دهی ساب پرایم^۱ بود، به محض کاهش قیمت‌ها، فروش خانه سخت شد و نرخ عدم بازپرداخت (نرخ نکول) افزایش یافت. با کاهش قیمت مشخص گردید که اوراق رهنی ساب پرایم با پشتوانه اوراق بهادار، وارد سرمایه‌گذاری بسیار بدی شده است. روی هم رفته، با پایان حباب مسکن احتمالاً ثروتی حدود ۸ تریلیون دلار از بین خواهد رفت. وی ریشه بحران را در عدم نظارت کافی می‌داند و برای خلاص شدن از بحران ضمن اشاره به درس گرفتن از بحران بزرگ ۱۹۳۰، تنظیم سیستم نظارت و کنترل درست را پیشنهاد می‌کند.^۲

۲. روش‌شناسی تحقیق

برای روشن شدن تأثیر اخلاق در مهار بحران و تبیین فرایند تأثیرگذاری فقر اخلاق در بحران اقتصادی، ابتدا علت‌های کشف شده آن را - به صورتی که در ادبیات اقتصادی منعکس شده است - طرح می‌کنیم؛ سپس به واکاوی فقر اخلاق در شکل‌گیری بحران و تحکیم لایه‌های آن می‌پردازیم. علت‌های مهم پیدایش بحران به قرار زیر است:

۱. **حباب‌های اعتباری:** با شروع سال‌های پایانی ۱۹۹۰، چین، سایر کشورهای در حال توسعه و کشورهای عمده (بزرگ) تولیدکننده نفت سرمایه‌های مازاد خود را به تدریج افزایش دادند. این کشورها با وام دادن این اندوخته‌ها به ایالات متحده و اروپا منجر به کاهش نرخ سود شدند. به دنبال آن گستره‌های اعتباری محدود شدند این بدین معناست که هزینه استخراج برای سرمایه‌گذاری‌های مالی خطرناک کاهش یافت. قابل توجه‌ترین اثر سرمایه‌گذاری در وام‌های مسکن پرخطر حباب اعتباری شکل گرفته در ایالات متحده آمریکا در اروپا بوده است. سیاست‌های مالی ایالات متحده ممکن بوده است که در حباب‌های اعتباری دخیل باشند اما موجد آن نبوده است.^۳

1. Subprime lending.

۲. کروگمن، ۲۰۰۸، ص ۴۰۷

3. "Dissenting Statement on the Final Report of the National Commission on the Causes of the Financial and Economic Crisis in the United States" Submitted by the Financial Crisis Inquiry Commission, January 2011: 417- 419

۲. حباب مسکن: یک حباب مسکن بزرگ و پایدار در ایالات متحده ایجاد شد. این حباب در اواخر ۱۹۹۰ شروع شد و در دهه ۲۰۰۰ سرعت گرفت. حباب با افزایش قیمت ملی مسکن بالاتر از روند تاریخی و باطرخه های رونق و رکود منطقه ای در کالیفرنیا، نوادا، آریزونا و فلوریدا نمایان شد. عوامل بسیاری در ایجاد حباب مسکن مؤثر بودند، که ترکیدن آن زیان زیادی برای مالکان و سرمایه گذاران به همراه داشت.^۱

۳. وام های مسکن غیر متعارف: محدود کردن گستره های اعتباری، پیش فرض های بیش از حد مثبت اندیشانه درباره قیمت های مسکن در ایالات متحده، شکاف در بازارهای اولیه و ثانویه مسکن به عملکردهای ضعیف منجر شد و با جریان فزاینده اعتبار مالی مسکن در ایالات متحده ترکیب شد. شرکت هایی که از تعداد زیادی وام های مسکن غیر متعارف با ریسک بالا ناشی می شوند واجد اعتبار مالی اندکی بودند. در برخی موارد فریبنده و در بسیاری از موارد گمراه کننده است و اغلب فراتر از توانایی بازپرداخت وام گیرندگان می باشند. همزمان، بسیاری از خریداران و مالکان مسکن مسؤولیت خود را برای استنباط شرایط وام هایشان و اتخاذ تصمیمات مالی عاقلانه برآورد نمی کردند. این موارد حباب مسکن را بیش از پیش بزرگتر می کرد.^۲

۴. رتبه بندی اعتبار و اوراق بهادار: شکست در رتبه بندی اعتبار و اوراق بهادار، وام های مسکن بد را به دارایی های مالی سمی تبدیل کرده است. وثیقه دهنده کیفیت اعتباری وام مسکن را که آنها تضمین کرده اند پایین می آورد. مؤسسات رتبه بندی اعتباری اشتباهات اوراق های بهادار برگشت رهن و مشتقات آنها را به عنوان سرمایه گذاری امن رتبه بندی کرده اند. خریداران در برگرداندن نرخ اعتبار شکست خوردند و ریزکاوای های خود را انجام دادند. این عوامل به ایجاد وام مسکن بدتر دامن زد.^۳

۵. مؤسسات مالی متمرکز به خطر همبستگی: مدیران بسیاری از مؤسسات مالی بزرگ در ایالات متحده توجه بسیار زیادی به خطر مسکن با اتفاق نظر بالا داشتند. برخی این کار را عمداً با شرط بندی در افزایش قیمت مسکن انجام دادند، در حالی که دیگران توجه کامل به خطر بالقوه حمل مقدار زیادی از خطر مسکن در ترازنامه خود نداشتند. ضررهای زیاد و کنترل شده وام مسکن فروپاشی مؤسسات مالی بزرگ را تسریع می کرد.^۴

۱. همان

۲. همان

۳. همان

۴. همان

۶. **خطر نقدینگی:** مدیران شرکت های مالی، خطرات مسکن متمرکز را با حفظ سرمایه بسیار کم متناسب با خطراتی که آنها در ترازنامه خود داشتند تقویت می کردند. بسیاری افراد، شرکت های خود را با تکیه بر تأمین مالی کوتاه مدت در باز خرید سهام و بازارهای تجاری کاغذ برای نقدینگی آنها در جایگاهی دقیق قرار دادند. آنها شرط پرداخت بدهی را (ناآگاهانه) برای استحکام و ضمانت سرمایه گذاری مسکن قرار دادند و شرط نقدینگی را بیان کردند که پول همیشه در دسترس باشد. معلوم شد دو شرط ذکر شده، زشت و بی فایده است. در چند مورد، شرط پرداخت بدهی شکست خورده باعث بحران نقدینگی شد و برخی از بزرگترین شرکت های مالی ورشکست شدند یا تا مرز ورشکستگی پیش رفتند. شرکت ها به اندازه کافی در مورد خطر مسکن، ایجاد عدم قطعیت در بازارهایی که برای برخی، دسترسی به سرمایه و نقدینگی را در زمان نیاز مشکل می کرد، آگاه بودند.^۱

۷. **خطر سرایت بحران اقتصادی:** خطر سرایت بحران علت اساسی آن است. در برخی موارد، سیستم مالی آسیب پذیر بود چرا که سیاستگذاران از شکست ناگهانی و نا منظم یک شرکت بزرگ، که باعث ایجاد زیان های تراز نامه برای طرف مقابل می شد، واهمه داشتند. این مؤسسات بیش از حد بزرگ بودند و به شرکت های دیگر از طریق خطر اعتباری طرف مقابل وصل می شدند زیرا سیاستگذاران باعث شکست ناگهانی آنها می شدند.^۲

۸. **شوک فراگیر:** در موارد دیگر، مؤسسات مالی غیر مرتبط به علت یک شوک فراگیر شکست خوردند: آنها شروط ناموفق مشابهی برای مسکن اعمال کردند. شرکت های مالی نامربوط به دلایل مشابه و همزمان ورشکست شدند؛ چراکه مشکل مشابهی داشتند: زیان های بزرگ مسکن. این شوک عمومی به معنی مشکلی گسترده تر از ورشکستگی یک شرکت بود و مؤسسات مالی بزرگی که نقش کلیدی برای بانک داشتند از این شوک عمومی رنج می برند.

۹. **شوک و وحشت مالی:** ورشکستگی، مرز ورشکستگی، و بازسازی پیاپی و سریع ده شرکت موجب یک وحشت مالی جهانی شد. اعتماد به نفس و اعتماد به سیستم مالی کاهش یافت به طوری که سلامت هر مؤسسه مالی بزرگ و متوسط در ایالات متحده و اروپا مورد تردید قرار گرفت.^۳

۱. همان

۲. همان

۳. همان

۱۰. بحران مالی و بحران اقتصادی: شوک و وحشت مالی انقباض شدیدی در اقتصاد واقعی ایجاد کرد. شوک و وحشت در اوایل ۲۰۰۹ پایان یافت اما آسیب به اقتصاد واقعی تا امروز همچنان ادامه دارد.^۱

۳. نقش فقر اخلاق در بحران اقتصادی

ابتدا علت‌هایی که عنوان شد را در قالب‌های مشخص دسته بندی کرده و به بررسی و موشکافی تأثیر فقدان اخلاق در مباحث مربوطه می‌پردازیم.

الف) مقررات‌زدایی

بسیاری از اقتصاددانان برجسته، ریسک‌پذیری افراطی نهادهای مالی را علت اصلی پیدایش بحران کنونی دانسته‌اند؛ آنان به درستی معتقدند که ضعف مقررات نقش مهمی در ترغیب این نهادها به ریسک‌پذیری افراطی داشته است.^۲ سؤال مهمی که به ذهن می‌رسد آن است که چرا ساختار مقررات‌گذاری در اقتصاد پیشرفته‌ای مانند ایالات متحده چنان ضعیف است که نمی‌تواند از ریسک‌پذیری افراطی نهادهای مالی با این وسعت جلوگیری کند؟
کروگمن در انتقاد از روند مقررات‌زدایی از بازارهای مالی با اشاره به خطای سهل‌انگاری چنین می‌گوید:

"برای سال‌های زیادی، حامیان مقررات‌زدایی، بدون توجه به عواقب حاصل از شکنندگی نظام مالی، جریان غالب تئوری‌های اقتصادی را به خود اختصاص داده بودند و در مقابل به هشدارهای سایرین نیز کم‌توجهی نشان می‌دادند. جالب‌تر اینکه، همان افرادی که باید نگران شکنندگی نظام می‌بودند، و باید پیش‌بینی می‌کردند که انسان می‌تواند اینقدر حریص و کوتاه‌بین باشد، نه تنها هیچ حرکتی برای بهبود مقررات نظارتی بر توسعه بازارهای مالی انجام ندادند بلکه برعکس برای حفظ شرایط، مخالفت با گسترش و تعمیق نظارت و مقررات را تشدید کردند و در مقابل مشغول تمجید و تعریف از ابتکارات مالی شدند."^۳

مهمترین پیامد ضعف مقررات‌گذاری در بازارهای مالی ایالات متحده تشویق نهادهای مالی به استفاده افراطی از اهرم‌های مالی و ریسک‌پذیری افراطی بود. نه تنها انگیزه دستیابی به

۱. همان

۲. استیگلتز، ۲۰۰۹، برنانک، ۲۰۰۹

۳. کروگمن، ۲۰۰۹

بازدهی‌های بالا در کوتاه مدت نهادهای مالی را ترغیب به استفاده افراطی از اهرم‌های مالی می‌کرد بلکه قوانین مالیاتی ایالات متحده نیز به‌طور سنتی مشوق استفاده از این اهرم‌ها بود. بدون شک بدون وجود طمع مؤسسات مالی بی‌شماری که همگی جهت دورقمی کردن نرخ سودشان از نظام اقتصادی اصول اخلاقی را زیر پا گذاشته و با معرفی ابزارهای مالی پیچیده فعالیت‌های اقتصادی را به سمت فعالیت‌های سوداگری سوق دادند، یک چنین بحران عمیقی روی نمی‌داد. مقررات‌زدایی مالی که از یک اعتقاد آرمانی به عملکرد کارای بازار نشأت می‌گرفت، نوآوری‌هایی را در بازارهای مالی پدید آورد که به طور کامل از بهره‌وری فعالیت‌های اقتصادی در بخش واقعی جدا بودند. این چنین ابزارهایی نیز تنها در جهت افزایش فعالیت‌های سفته‌بازی و لذا بزرگ‌تر شدن حساب‌های سیستم کاربرد داشت.^۱

پیتر کاولاسکی مقررات‌زدایی را به "انفجار بزرگ" تعبیر می‌کند و معتقد است که حتی فرض رفتار کاملاً عقلایی در بازار هم نمی‌تواند توجیه‌کننده مقررات‌زدایی (انفجار بزرگ) باشد؛ به این دلیل که، گزینه، انتخاب نادرست، مخاطره اخلاقی و ... محدودیت‌های شناخته شده در رفتار عقلایی موجود در بازار هستند.^۲

پارادایم خودتنظیمی بازار که جایگزین نظارت بر بازار و مقررات‌گذاری شده است، بازارهای مالی را به حال خود رها کرده و دست مشارکت‌کنندگان بازار را برای سوء استفاده، تقلب، کلاهبرداری، دستکاری قیمت‌ها و در یک کلام، ایجاد بازارهای تاریک، باز گذاشت. مقررات‌زدایی در هنگامی که فقراخلاق بر جامعه مستولی است بحران‌خیز است هرچند که در یک جامعه اخلاقی به صلاح جامعه است. بنابراین خودتنظیمی یک مساله نامشخص است و بستگی به نحوه گزینش افراد دارد به‌طوری که اگر افراد بر اساس جهان‌بینی خوب عمل کنند قطعاً آثار مثبتی بر جامعه خواهد داشت. نفی مقررات‌گذاری و اعتماد به خاصیت خودتنظیمی بازار در جامعه سرمایه‌داری که انسان مسحور مادیت و هژمونی سرمایه شده است، به چیزی جز بحران منجر نمی‌شود. بحران‌های مالی اثبات کردند که هر عنصر و هر جزئی از بازار جز به سود خود به چیز دیگری نمی‌اندیشد.

همان‌طور که آمارتیا سن معتقد است، نفع شخصی می‌تواند به شکل فرصت‌طلبی تجلی یابد. آنچه فرصت‌طلبی را مهار می‌کند از یک سو قوانین و محدودیت‌های رسمی و از سوی دیگر ارزش‌های اخلاقی است. محدودیت‌های رسمی به تنهایی نمی‌توانند از فرصت‌طلبی جلوگیری

1. Chapra, 2008

2. Koshowski, 2011

کنند زیرا این محدودیت‌ها توسط انسانها اعمال می‌شود و قانونگذاران، مجریان قانون و ناظران اجرای قانون بیش از همه در معرض فرصت‌طلبی هستند. بدین ترتیب برای جلوگیری از فرصت‌طلبی به بی‌نهایت قانون و ناظر نیاز است و تنها ارزش‌های اخلاقی می‌تواند این دور باطل را پایان دهد.^۱

همان طور که گفته شد مقررات‌زدایی هنگامی که فقر اخلاقی بر جامعه مستولی است بحران‌خیز بوده، هر چند که در یک جامعه اخلاقی به صلاح جامعه است؛ زیرا در یک جامعه اخلاقی که اخلاق محور فعالیت آدمی را می‌سازد، آنچه بر رفتار و تصمیمات انسانها حاکمیت دارد روحیه فضیلت‌مداری است که منجر به هدایت درونی افراد می‌شود. لذا با وجود سیطره اخلاقیات بر فعالیت‌ها، نیاز چندانی به هدایت بیرونی افراد و وضع قوانین و مقررات احساس نمی‌شود. در نتیجه چنین شرایطی حتی در صورت مقررات‌زدایی یا به عبارتی خودتنظیمی بازار، اقتصاد جامعه صبغه اخلاقی خود را حفظ خواهد کرد.

فوکویاما معتقد است که تقریباً تمامی تلاش‌های اقتصادی اعم از اداره کردن یک مغازه کوچک تا ایجاد یک شرکت عظیم کامپیوتری نه به‌وسیله افراد بلکه به‌وسیله تشکیلاتی صورت می‌گیرد که لازمه آن وجود میزان زیادی از همکاری‌های اجتماعی است. به اظهار اقتصاددانان، توانایی ساماندهی تشکیلات اقتصادی نه تنها بر نهادهایی همچون حقوق تجاری، قرارداد و ... متکی است بلکه مستلزم مجموعه قوانین و اصول اخلاقی نانوشته‌ای است که اساس اعتماد اجتماعی را تشکیل می‌دهد. وجود اعتماد در میان اعضای یک تشکیلات اقتصادی به میزان بسیار زیادی می‌تواند هزینه آن را کاهش و کارایی و موفقیت آن را افزایش دهد. فوکویاما تأکید می‌کند که چنانچه سرمایه اجتماعی نیز همانند سرمایه اقتصادی پیوسته تقویت نشود، نقصان خواهد یافت (فوکویاما، ۱۳۸۵).

ب) وام‌های پرخطر

ابتدا لازم است که ویژگی‌های وام‌های دون اعتبار را به اختصار مرور کنیم:

- وام‌های دون اعتبار پرداختی در دوره مورد بحث عمده‌تاً از نوع بهره متغیر بودند. این نوع وام رهنی ریسک وام و نوسانات نرخ بهره را به وام‌گیرنده منتقل می‌کند. از این رو، در صورتی که نرخ بهره افزایش پیدا کند، ممکن است وی (خریدار مسکن) به خاطر افزایش بدهی‌اش نتواند از عهده بازپرداخت آن برآید، یا حتی در صورت استطاعت مالی تن به این کار ندهد، چرا که ممکن است میزان بدهی وام‌گیرنده در پی افزایش نرخ بهره از ارزش خانه در رهن

- وی بیشتر شده باشد. بنابراین، در هر صورت (نداشتن توان مالی یا نداشتن انگیزه) وام‌های بهره متغیر دیگر بازپرداخت نخواهد شد.
- وام‌های مزبور نوعاً بالونی بودند. به این معنا که اقساط آن در سال‌های نخست سبک و در سال‌های بعد سنگین بود.
 - به طور کلی، نرخ بهره وام‌های دون اعتبار از سایر انواع وام‌های رهنی خیلی بیشتر بود. توجیه وام دهندگان این بود که چون وام‌های مذکور برای وام گیرندگان دارای نفع بالایی است، لذا وام گیرندگان باید هزینه مالی (بهره) بیشتری متقبل شوند تا ریسک اضافی جبران گردد. در عین حال، بالا بودن نرخ بهره وام‌های دون اعتبار برخی از مؤسسات مالی را به اعطای این نوع وام وسوسه می‌کرد. این مؤسسات از ریسک‌پذیری بیشتری برخوردار بودند.
 - بالا بودن نرخ بهره وام‌های دون اعتبار نه تنها مشوق برخی از مؤسسات مالی بود، بلکه اوراق بهادار با پشتوانه این نوع وام رهنی^۱ هم برای سرمایه‌گذاران جاذبه بیشتری داشت.
 - بازده زمانی ۲۰۰۴ تا اواخر سال ۲۰۰۶ را می‌توان دوره سهل‌گیری اعطای وام‌های دون اعتبار خواند. در طول این دوره، ۱/۳ تریلیون دلار وام دون اعتبار پرداخت شد که بالاترین رقم در تاریخ وام‌های دون اعتبار است.
- در مورد انگیزه پرداخت وام‌های دون اعتبار بین صاحب‌نظرانی که از آن به عنوان مهم‌ترین عامل بحران یاد می‌کنند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که انگیزه سودجویی دخیل بوده است. به عقیده این افراد، در زمانی که قیمت مسکن در حال افزایش و تبدیل شدن به حساب بود، برخی مؤسسات وام و اعتبار با سهل‌گیری‌های بی‌حساب و به منظور کسب سود هر چه بیشتر، مبادرت به پرداخت این نوع وام کردند.
- وام‌دهندگان وام‌های دون اعتبار با این توجیه که رشد انفجاری قیمت مسکن شمار زیادی از متقاضیان وام‌های دون اعتبار را از شمول واجدین شرایط دریافت وام‌های رهنی معمولی (بهره ثابت) خارج کرده، از پرداخت این نوع وام به قشرهای ضعیف امتناع کردند و آنها را در ردیف مشمولان وام‌های رهنی بهره متغیر قرار دادند.

۱. آمارهای موجود نشان می‌دهد که علاوه بر رشد چشمگیر سهم بازار وام‌های رهنی دون اعتبار نسبت به کل بازار وام‌های رهنی در طول دوره یاد شده، سهم این نوع وام که تبدیل به اوراق بهادار شد هم افزایش زیادی پیدا کرد و از ۵۴ درصد در سال ۲۰۰۱ به ۷۵ درصد در سال ۲۰۰۶ رسید. این بدان معناست که در اوج گرمی بازار وام‌های دون اعتبار، سه-چهارم آن وام‌ها سر از بازار ثانویه رهن درآورد.

تقریباً همه وام‌های دون اعتبار پرداختی از نوع بهره متغیر بود. از این رو وام‌دهنده از بابت افزایش نرخ بهره نگرانی نداشت، چرا که می‌توانست با افزایش نرخ بهره در زمان بازپرداخت وام‌های مزبور، عملاً ریسک نوسانات نرخ بهره وام‌های بهره متغیر را به وام‌گیرنده منتقل کند. کارگزاران زمانی که متقاضی وام را به سمت وام‌های رهنی با نرخ‌هایی بالاتر از توان مالی وام‌گیرنده هدایت می‌کردند نیز پاداش‌های بزرگی به دست می‌آوردند.^۱

در مبحث فوق نشانه فقر اخلاق را در فقدان مسئولیت اجتماعی افراد می‌توان یافت به-طوری که در جریان وام‌های رهنی نه تنها اثری از مسئولیت فردی دیده نمی‌شود بلکه در سطح گسترده اجتماعی نیز، مسئولیت‌پذیری به چشم نمی‌خورد و این نفع‌طلبی شخصی مصداق بارز مسئولیت‌گریزی است.

همان طور که هلدن لوئیس در مقاله‌ای با عنوان "چگونه مسئولیت‌گریزی به شکل‌گیری بحران رهنی کمک کرد" چنین می‌نگارد:

"در چند سال اخیر استانداردهای بازار رهن کیفیت خود را از دست داد، چرا که هر حلقه-ای از زنجیر رهن، سود خود را برمی‌داشت و ریسک را به حلقه دیگری منتقل می‌کرد. کارگزارها که از جیب خود وام نمی‌دادند، ریسک را به وام‌دهندگان واگذار می‌کردند. وام-دهندگان هم وام‌های پرداختی را دسته‌بندی می‌کردند و آن را به بانک‌های سرمایه‌گذاری می-فروختند و ریسک اعتباری را به گردن آنها می‌انداختند. بانک‌های سرمایه‌گذاری هم با پشتوانه وام‌های رهنی خریداری کرده، که برخی کم ریسک و برخی دیگر پرریسک بود، اوراق بهادار منتشر می‌کردند و آن را به سرمایه‌گذاران می‌فروختند. سرمایه‌گذاران هم اوراق خریداری کرده را بیمه می‌کردند و خود را از ریسک نکول دور نگه می‌داشتند. به این ترتیب، هر کدام از مشارکت‌کنندگان در این فرایند (حلقه‌های زنجیر) به نفع خود می‌اندیشید و ریسک را به گردن دیگری می‌انداخت و فکر می‌کرد که به این طریق، از خود محافظت کرده و بقیه را به خطر انداخته است."^۲

همان طور که گفته شد مؤسسات وام و اعتبار با مراجعه به واسطه‌های مالی، وام‌های رهنی پرداختی را به آنها می‌فروختند و به این طریق به بازیافت منابع تخصیصی، مبادرت می‌ورزیدند. با این حساب، مؤسسات مزبور دیگر نگران نکول وام‌های پرداختی (پرداخت نشدن اقساط وام توسط وام‌گیرنده) نبودند. واسطه‌های یاد شده هم به نوبه خود، وام‌های خریداری شده را تبدیل به

۱. استیگلیتز، ص ۱۰۵.

۲. نظربلند، ۱۳۸۸، ص ۸۳ و ۸۴.

اوراق بهادار می کردند و به سرمایه‌گذاران می فروختند. به این ترتیب آنها نیز دیگر نگران وضعیت اوراق بهادار منتشر شده نبودند. خریداران اوراق بهادار با پشتوانه رهن هم با مراجعه به مؤسسات مالی صادر کننده سواپ نکول اعتباری، خود را در برابر ریسک اعتباری (نکول احتمالی) اوراق بهادار بیمه می کردند.

می توان چنین نتیجه گرفت که در جریان وام‌های رهنی نه تنها اثری از مسئولیت فردی دیده نمی شود بلکه در سطح گسترده اجتماعی نیز، مسئولیت‌پذیری به چشم نمی خورد و این نفع‌طلبی شخصی مصداق بارز مسئولیت‌گریزی است.

پروفسور بیل براون که زمانی از مدیران ارشد شرکت‌هایی چون ای.آی.جی، مورگان استانلی، و گلدمن زاکس بود، از زاویه دیگری به مسئولیت‌گریزی می‌نگرد و ریشه بحران را در آن سراغ می‌گیرد. به گفته او:

"ساختار شرکت‌ها طوری است که در دنیای ایده‌آل‌ها، مدیریت باید در جهت منافع سهامداران عمل کند. اما در دنیای واقعی می‌بینیم که سهامداران آنقدر تعدادشان زیاد است که نمی‌توانند کنترل معنی‌داری روی شرکت تحت تملک خود داشته باشند. اینجاست که مدیریت با برخورداری از اختیار به نحوی عمل می‌کند که نفع او در آن است. این نفع‌طلبی شخصی مصداق بارز مسئولیت‌گریزی است که مخصوصاً وقتی در صنعت خدمات مالی مورد پیدا می‌کند، همچون سم مهلک می‌ماند، چرا که این صنعت خودتنظیم شده و خودتنظیمی در تضاد مستقیم با منفعت‌طلبی شخصی است."^۱

ج) اطلاعات نامتقارن

انتشار اوراق بهادار با پشتوانه دارائی‌ها مشکلات جدید متعددی را پدید آورد که یکی از آنها عدم تقارن در اطلاعات بود: خریدار اوراق بهادار معمولاً آگاهی‌اش درمورد اوراق بهادار به پشتوانه وام‌های رهنی بسیار کمتر از بانک یا بنگاهی بود که وام‌های رهنی را صادر کرده بود اما از آنجا که ارائه‌دهنده وام‌های رهنی پیامدهای اشتباهات خود را تحمل نمی‌کرد (به دلیل ضمانت توسط دولت) انگیزه‌هایش برای انجام کار درست هنگام ارزیابی اعتبار به شدت نزول کرده بود.

مؤسسات رتبه‌بندی مسئولیت داشتند ریسک محصولات مالی را تشخیص و اطلاعات لازم را به درخواست‌کنندگان بدهند؛ اما آنها در انجام وظیفه‌شان به انگیزه‌های نادرست ارائه-دهندگان وام‌های رهنی و بانک‌های سرمایه‌گذاری و بانک‌داران بها دادند و همین موضوع

موجب انحراف آنها از راه درست شد. به منظور شرح شناخت عملکرد ضعیف مؤسسه‌های رتبه‌بندی، باید همچون سایر فعالان حاضر در این بازار، به انگیزه‌های آنان بازگردیم؛ انگیزه‌هایی که منحرف شده بودند و تضاد منافع خاص خود را داشتند. آنها از بانک‌هایی که اوراق بهادار متکی بر دارائی منتشر می‌کردند، به دلیل رتبه‌بندی اوراق بهادار پول می‌گرفتند، این مؤسسات شاید ریسک را نمی‌فهمیدند اما گرفتن پول را درک می‌کردند. آنها این انگیزه را داشتند که کسانی را که به آنها پول می‌دادند را خشنود کنند. رقابت بین این مؤسسات رتبه‌بندی مساله را بغرنج‌تر کرد. اگر یک مؤسسه رتبه‌بندی مورد نظر را نمی‌داد، بانک سرمایه‌گذاری می‌توانست به سراغ مؤسسه بعدی برود. و این مسابقه به سمت تباهی بود.^۱

هرگاه یکی از طرفین مبادله، اطلاعات بیشتری در مورد کیفیت کالا یا خدمات موجود داشته باشد و یا تعهدات طرفین مبادله به‌طور روشن و دقیق قابل تعریف نباشد سودجویی می‌تواند در قالب فرصت‌طلبی نمود یابد. رابطه مدیران یک شرکت و سهامداران بویژه سهامداران کوچک از این نوع است. همین عدم تقارن اطلاعات از عوامل اصلی بحران‌های مالی از جمله بحران شرق آسیا بوده است که سن به آن اشاره می‌کند. فرصت‌طلبی مدیران شرکت‌های بزرگ کره‌ای مرسوم به چیبال‌ها، فاجعه‌ای اقتصادی در این کشور آفرید. مدیران طی چند سال متوالی سودهای کاذب به سهامداران نشان دادند تا آنکه یک‌باره قیمت سهام آنها فرو ریخت. نه تنها در بازارهای نوپای شرق آسیا بلکه در بازار سهام آمریکا که از قدیمی‌ترین و پیشرفته‌ترین بازارهای سهام جهان است فاجعه‌ای رخ داد که بیانگر ضعف نظارت سهامداران و دستگاه‌های نظارتی پیچیده در بازار مالی آمریکاست. نمونه‌هایی از این قبیل نشان می‌دهد فرصت‌طلبی یا همان نفع‌طلبی در دنیای مبادلات پیچیده تا چه اندازه می‌تواند ویرانگر باشد.^۲

لایه دیگر اخلاق که خلأ آن در جریان بحران حاضر احساس می‌شود عدم تقارن اطلاعات است؛ همان‌طور که شاهد بودیم با قرار گرفتن لایوشانی ریسک به جای گزارش‌گری ریسک، سرمایه مالی دچار تناقضی دیگر شده، زیرا شفافیت که از جمله دلایل وجودی بازارهای مالی است را به ضدخود تبدیل کرده است.

پدیده بهره‌برداری از حقایق محرمانه، کم و بیش مشخصه پدیده جهانی فساد و به عنوان پایه و اساس نظریه فساد عمومی اخذ شده است. سوء استفاده از دانش محرمانه یا حقایق

۱. همان، ص ۱۰۹.

۲. همان

آشکار، ریشه در ظریف‌ترین اشکال فساد در بخش عمومی و خصوصی دارد. فساد، سوء استفاده از اعتماد یا قدرت رسمی در رابطه با تصمیم گیری مشتری، به منظور خلق سود در حساب خود و یا برای تهیه مزایای غیرقانونی برای یک شخص ثالث است.

کاولاسکی انجام معاملات محرمانه در بورس اوراق بهادار، بازارها و مؤسسات مالی را به عنوان نمودی از فساد برمی‌شمارد. همان طور که درمورد پدیده جهانی فساد، برای نفع شخصی شرایط اعتماد، نقض و از اطلاعات سوء استفاده شده است (وی نقض اعتماد به منظور نفع شخصی را نمودی از فساد در سطح جهانی می‌داند). حتی دلال یا واسطه مالی سهام شرکت‌ها برای استفاده از دانش محرمانه مجاز هستند، که در اینجا فساد مشهود است؛ وقتی شرکت اطلاعات محرمانه در رابطه با قوانین مبادله سهام را عرضه می‌کند، دلال این موقعیت اعتماد را در رابطه با سهامداران دیگر نقض می‌کند.

همچنین کاولاسکی فساد را نمودی از انگیزه‌های منحرف که ریشه در سوء استفاده از اطلاعات محرمانه دارد؛ به‌طوری که مشارکت در فساد و بهره‌برداری از دانش محرمانه اغلب زمانی رخ می‌دهد که در آن یک طرف قرارداد هنوز با بازار آشنا نیست به‌طوری که در آن تعیین قیمت پذیرفته شده بازار دشوار است، و آن را محدود به بازار سرمایه و بررسی اوراق بهادار نمی‌داند و معتقد است، حتی در جایی که یک شرکت می‌تواند با پرداخت رشوه به یک واسطه، شرکت خارجی را جذب کند بازتاب اثر منفی این عمل رشوه‌خواری در اقتصاد داخلی، اخلاق و شیوه‌های کسب و کار کارکنان، توزیع می‌شود. پذیرش فساد حتی در حاشیه، فراتر از حوزه قوانین داخلی تمامیت اخلاقی را نه تنها در خود کشور به خطر انداخته بلکه در سطح جهانی (به دلیل پدیده جهانی شدن) نیز اثرات سوء خود را دارد.

"منافع به وجود آمده از فساد و سوء استفاده از اطلاعات در رابطه با عملکرد رسمی به سه دلیل نقض قانون اقتصاد و اقتصاد اخلاقی است: فساد و سوء استفاده از دانش محرمانه نقض اصل حقوق برابری، اصل بهره‌وری اقتصادی و اصل قانون حکومت دموکراتیک است که تمامی شهروندان از حق دسترسی برابر به قدرت سیاسی، اداری و نهادهای رسمی برخوردارند."

(د) سیستم مالی

یکی از دلایل مختلفی که منجر به بحران اخیر شد را جوزف استیگلیتز بی‌کفایتی سیستم مالی معرفی و چنین عنوان می‌کند که در بخش مالی نظام‌های پرداخت، انگیزه‌های بسیار پر قدرتی را برای ایجاد سود فراهم کرده بودند. بانکداران شرایطی ایجاد کردند که در سودها شریک شوند، اما در زبان‌ها خیر.

از آنجا که خصوصیت یک بازار رقابتی شفافیت است بانکها علاقه‌ای به شفافیت نداشتند زیرا رقابت شدید، باعث کاهش شدید کارمزدها و سودها می‌شود. بازارهای مالی برای کاهش شفافیت بازار، محصولات مالی پیچیده‌ای در چهارچوب مقررات تولید می‌کردند. که این پیچیدگی باعث پرداخت کارمزدهای بالاتری می‌شد و در نتیجه آن افزایش هزینه‌های مبادله را برای آنها در پی داشت (که باعث افزایش سود آنها می‌شد). با طراحی محصولات مالی اختصاصی و منحصر به فرد، مقایسه قیمت آنها با یکدیگر میسر نبود، که باز هم باعث کاهش میزان رقابت می‌شد. برای مدتی این رویه باعث سوددهی آنها بود؛ اما گسترش پیچیدگی، خود به نوعی ضعف ساختاری بازار مالی به شمار می‌آید. علاوه بر این چنین ابزارهای پیچیده‌ای برای مدیریت ریسک، تأثیر مثبتی بر اقتصاد و مالیات دهندگانی که بار این سوددهی و کارمزد بالا بر آنها تحمیل شده بود، را نداشت.

نوآوری‌های مالی که در بازار وام‌های رهنی صورت گرفته این امکان را فراهم آورده است که بانکها بتوانند حق دریافت اقساط ماهیانه وام‌ها را علاوه بر ریسک نکول از طرف وام‌گیرندگان به سرمایه‌گذاران دیگری بفروشند. این فرایند را اصطلاحاً اوراق سازی می‌گویند.^۱ اوراق بهاداری که بدین ترتیب ایجاد می‌شود به نام‌های اوراق بهادار متکی به وام‌های رهنی^۲ (MBS) و تعهدات بدهی‌های وثیقه‌دار^۳ (CDO) معروف است. با ابداع این اوراق بهادار، ریسک نکول از طرف وام‌گیرندگان بین طیف وسیعی از سرمایه‌گذاران توزیع می‌شود، زیرا به لحاظ نظری هیچگونه محدودیتی در انتشار اوراق بهادار و فروش آن به سرمایه‌گذاران فعال در این بازار وجود ندارد. این سازوکار را اصطلاحاً فرایند ایجاد و توزیع ریسک نکول از آن گویند.^۴

در واقع بسیاری از محصولات نوآورانه جدید براساس رهن، ویژگی‌های بحران‌زایی دارند. این محصولات اگرچه ممکن است قرض‌گیرنده را در مدیریت ریسک کمکی نکنند، اما به گونه‌ای طراحی شده‌اند که تا جای ممکن ریسک را از بانک دور و تا نهایت ممکن کارمزد تولید کنند. کارمزدهایی که اغلب چنان‌اند که قرض‌گیرنده، هرگز به طور کامل از همه آنها آگاهی به دست نمی‌آورد. این محصولات همچنین به نحوی طراحی شده‌اند که بتوانند در جای لازم قوانین و

1. Securitization
2. Mortgage-Backed Securities
3. Collateralized obligations

۴. درخشان، ۱۳۸۷.

محدودیت‌های حسابداری را دور بزنند که ممکن است قرض دادن یا ریسک کردن را محدود کنند.^۱

پس بر مبنای جوشش خارق العاده قوه خلاقیت‌شان، به اختراع محصولات انتزاعی دیگری بر اساس محصولات انتزاعی پرداختند. هیچ معلوم نبود این محصولات چگونه می‌تواند در مدیریت ریسک اقتصاد را یاری کند، اما کاملاً روشن بود که این نوآوری‌ها چگونه فرصت‌های بیشتری برای ریسک‌پذیری و جمع‌آوری کارمزدهای سنگین فراهم می‌کند.

این نوآوری‌ها یکی از همان دستاوردهایی بود که بازارهای مالی به آن افتخار می‌کرد. نامی که بر این نوآوری‌ها گذارده شده تا حدی زیادی ماهیت آن را بیان می‌کند: ارزش آنها از ارزش دیگر دارایی‌ها مشتق می‌شود. شرط بستن بر اینکه قیمت یک سهم در ماه آتی از ۱۰ دلار بیشتر خواهد بود، یک اوراق مشتقه می‌باشد، شرط بستن بر این شرط که قیمت سهم در ماه آتی بالاتر از ۱۰ دلار شده، یک ورقه متشقه بر پایه یک ورقه مشتقه است. پس می‌توان بی‌نهایت چنین محصولاتی تولید کرد.^۲

استیگلیتز یکی از مهم‌ترین دلایل توسعه بازار تریلیون دلاری مشتقات را، قمار معرفی می‌کند و چنین عنوان می‌کند: «بسیاری از نوآوری‌های حوزه بازار مالی صرف چگونگی دور زدن استانداردهای حسابداری شدند که به منظور شفافیت و ثبات نظام میان نظام مالی وضع شده بودند و قوانینی بودند که هدفی جز اطمینان از پرداخت منصفانه مالیات توسط اکثریت جامعه نداشتند. در این میان نظام مالی نه تنها نتوانست نوآوری‌هایی در جهت مدیریت بهتر ریسک‌هایی ارائه دهد که شهروندان عادی با آن روبه‌رو می‌شوند، بلکه در مقابل نوآوری‌هایی که به بهبود رفاه جامعه منجر می‌شد نیز مقاومت می‌کرد.^۳

نوآوری‌های جدیدی که به منظور کمک به مدیریت ریسک طراحی شدند، نه تنها در بازارهای مالی کمکی به مدیریت ریسک نمی‌کرد بلکه در صورت سوءاستفاده توانایی افزایش ریسک را حتی به میزان چند برابر هم داشتند، مخصوصاً در صورت وجود انگیزه‌های گمراه کننده، احتمال سوءاستفاده بیشتری هم وجود داشت. این رویدادی بود که انجام شد. بانکداران به کمک این نوآوری‌ها قوانینی را دور زدند که سعی در دور کردن آنها از رفتار خلاف داشت. آنها به کمک این محصولات جدید رویدادها را مخفی و ریسک‌ها را از ترازنامه خارج می‌کردند.

۱. استیگلیتز، پیشین، مقدمه

۲. همان، ص ۲۰۱.

۳. همان، ص ۲۱۶.

پیچیدگی و ابهام این محصولات به گونه‌ای بود که نظارت را برای مسؤولان و مقامات بسیار سخت می‌کرد.

آنچه محتمل به نظر می‌رسد کانال تأثیرگذاری اخلاق در فرایند نوآوری‌های مالی است به-طوری که پدیده تبدیل دارایی‌ها به اوراق بهادار که می‌توانست و می‌بایست موجب امنیت خاطر سرمایه‌گذاران شود، خود منشأ ناامنی شده است. به کارگیری بی حساب و کتاب این نوآوری مالی، آنهم در اشکال گوناگونی چون خلق اعتبار بر اساس اعتبار و آنهم به میزان و تعداد دفعاتی که حدی برایش متصور نیست، هزینه سنگینی است که سرمایه مالی به خاطر زیاده-خواهی به بازارهای مالی اصیل و بازارهای حقیقی تحمیل کرده و موجی از ناتوانی در ارزشگذاری دارایی‌ها، عدم اطمینان و ریسک، اعسار، افلاس، ورشکستگی، بی‌خانمانی، بیکاری، رکود و کساد، فقر و تنگدستی، گسترش شکاف طبقاتی و ... از خود به جای گذاشت.

محتمل‌ترین علت استفاده اوراق مشتقه اختصاصی و منحصر به فرد دریافت کارمزد بیشتر بوده است. رقابت در میان محصولات همگن ممکن است باعث کاهش سود شود، در صورتی که اگر بانک به نوعی بتواند مشتریانش را فریب دهد که آنها نیاز به محصولات مخصوص به خودشان را دارند، در آن صورت فرصت کسب و درآمد بیشتری را خواهند داشت.

انتشار اوراق بهادار به پشتوانه بسته‌های ناهمگن وام تا آنجا که به وام‌های دون اعتبار مربوط می‌شد نوعی تقلب و شکل ظریفی از پولشویی^۱ به شمار می‌رود، زیرا همان طور که گفته شد در حالی که این وام‌ها دارای پایین‌ترین درجه اعتبار بود و طبعاً از مقبولیت لازم برای اینکه پشتوانه اوراق بهادار قرار گیرد برخوردار نبود، با وام‌های ممتاز یک کاسه و به پشتوانه این جمع ضدین، اوراق بهادار منتشر می‌شد.^۲

مرتون در عبارت ظریفی نتیجه گرفته است که بسیاری از آمریکاییان "جامعه را به مثابه بازار رقابت انواع فریبه کاری‌ها تجربه کرده‌اند". در اینجا بود که مرتون برای اولین بار یکی از مهم‌ترین مفاهیم مورد نظرش - جامعه شبه گمن شافتی - را به کار برد: "به جای مفهوم گمن شافت - یعنی اشتراک حقیقی ارزش‌ها - مفهوم شبه گمن شافت سر بر می‌آورد که به معنای تظاهر به داشتن دغدغه‌های مشترک با دیگری به منظور بهتر فریفتن او است".^۳

1. money laundry

۲. نظر بلند، پیشین، ص ۱۳۹.

۳. بلومبرگ، پیشین، ص ۲۲۴.

در بحران فوق نیز مؤسسات وام‌دهی با شعار صاحب خانه شدن حق همه مردم است و خانه-دار کردن همه اقشار جامعه حتی اقشار ضعیف و کم درآمد، با عرضه شبه گمن‌شافت به عنوان یک جایگزین از نیاز آنها به مسکن، حداکثر بهره‌برداری را کرده‌اند. در واقع آنها به مصداق مفهوم شبه-گمن‌شافت رفتار می‌کردند؛ اگر وانمود کنید به فکر مشتری هستید، اگر به او بگویید قصد دارید همچون عضوی از خانواده‌تان با او رفتار کنید، اگر به او بگویید ارزش خاصی برایتان دارد، اگر وانمود کنید قصد کمک به او را دارید و ... بهتر می‌توانید وام‌تان را به آنها تحمیل کنید. همان‌طور که مشخص است، شاهد شگردهای تحریف افکار عمومی در سیاست، بازار، تبلیغات و ... و همچنین پیامدهای بی‌شمار آن هستیم.

۵) نرخ بهره

با مرور اندیشه‌های جان مینارد کینز (۱۹۳۶)، این نتیجه عاید می‌شود که وی دلیل بروز بحران در نظام اقتصادی سرمایه‌داری را وجود نرخ بهره پول می‌داند. برطبق نظر کینز، نرخ بهره آن‌گونه که کلاسیک‌ها می‌گفتند در بازار کالاها و خدمات تعیین نمی‌شود، بلکه به دلیل وجود تقاضای سفته‌بازی پول، نرخ بهره در بازار پول مشخص می‌شود که این نرخ می‌تواند کمتر یا بیشتر از نرخ بهره‌وری سرمایه در بخش واقعی اقتصاد باشد.

وام‌های رهنی با نرخ‌های رشد یابنده^۱ وام‌هایی با نرخ پایین در کوتاه مدت (نرخ بهره کوتاه مدت در فاصله سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ از یک درصد به ۵/۲۵ درصد رسید) اما بسیار بالا پس از چند سال با بازپرداخت‌های بادکنکی^۲ (وام‌دهی کوتاه مدتی که در ابتدا نرخ‌های بهره پایین موجود را می‌پردازد اما باید طی پنج سال تأمین مالی مجدد شود) بویژه برای وام‌دهندگان سودمند بود. آنها در هر نوبت تأمین مالی مجدد سودی عایدشان می‌شود.

بر اساس وام‌هایی که از ویژگی اختیار پرداخت برخوردار بود، وام‌گیرنده می‌توانست درصدی از اقساط ماهیانه را پرداخت کند اما بهره‌ای که بدین ترتیب پرداخت نکرده است، به اصل سرمایه اضافه شده و مشمول بهره جدید قرار می‌گرفت. این ساز و کار نیز آینده وام‌گیرنده را به شدت به خطر می‌اندازد. حدود یک-سوم از وام‌هایی که با نرخ بهره تعدیل‌پذیر در خلال سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ پرداخت شد، از این ویژگی به ظاهر مطلوب برخوردار بود. در واقع، نرخ بهره دریافتی در خلال چند سال اول کمتر از چهار درصد بود اما یک‌مرتبه به سطحی می‌رسید که عملاً اقساط ماهیانه را به دو برابر افزایش می‌داد.

1. Teaser rate

2. Balloon pajments

به گفته جوزف استیگلیتز: «سیستم مالی آمریکا به اندازه کافی هوشمند بود که چگونگی استثمار آمریکایی‌های بی‌نوا را بیاموزد؛ اما در فهم اینکه چگونه می‌تواند به آنها خدمت کند، ناتوان بود» و این نشانی از آزمندی آشکار سیستم مالی آمریکا است.^۱

ریشه اخلاقی متغیر فوق را از منظر اقتصاد اسلامی بررسی می‌کنیم؛ این نرخ‌های بهره قابل تعدیل یا به عبارتی تبعیض آمیز می‌تواند در سیستم موجود ایجاد غرر کند و منجر به آسیب-پذیری آن شود، و همچنین ادامه فرایند تعدیل اثرات بحران مالی به دلیل مشکلات ناشی از وجود ربا، بحران‌های بزرگ‌تر اقتصادی را به همراه دارد. در یک اقتصاد ربوی وجوه لازم برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری با نرخ از قبل مشخص شده، استقراض می‌شود بعد از سقوط قیمت و کاهش شدید ارزش دارایی‌های وام‌گیرنده هنوز باید تعهدات خود را با نرخ بهره قبلی بازپرداخت کند، شرکت‌ها و مؤسسات نیز باید بهره تعهد شده اوراق قرضه منتشره را در موعد مقرر پرداخت نمایند در حالی که ارزش سرمایه‌گذاری مالی این مؤسسات به شدت کاهش یافته است، مبالغ تعهد شده برای انجام این سرمایه‌گذاری نه تنها کاهش نیافته است بلکه دارای تعهدات مازاد تضمین شده ناشی از هزینه ربا نیز می‌باشد. این عدم انعطاف‌پذیری بدهی‌های مبتنی بر ربا باعث ایجاد عدم تعادل‌های فاحش بین ارزش دارایی‌ها و بدهی‌های این مؤسسات شده است و با وخیم‌تر شدن اثرات بحران‌های مالی، بحران‌های اقتصادی را در پی دارد. در حقیقت در جامعه رباخوار هیچکس به مشکلات دیگران توجهی ندارد و این جامعه از حس مواسات طلبی محروم است.

(و) جهانی شدن

به طور کلی، در روند جهانی شدن، سرمایه بیش از سایر عوامل، جهانی شده است. بازارهای مالی در سه دهه اخیر، مرزها را پشت سر گذاشته و درهم‌تنیده شده است. گسترش این بازارها در طول مدت یاد شده به حدی بوده که بیشترین معاملات بین‌المللی اوراق بهادار را به ثبت رسانده است.

آمریکایی‌ها با درک این نکته که در روند جهانی شدن، سرمایه به سمت کشوری میل می‌کند که از مزیت‌های رقابتی بیشتری برخوردار است، بر مزیت‌های خود در این زمینه به شدت افزوده‌اند. ابداع و بهینه‌سازی ابزارهای مالی پیشرفته در قالب مهندسی مالی و به کارگیری آخرین فناوری اطلاعاتی را باید تلاشی در این جهت به شمار آورد. مقامات آمریکا پیوسته در سخنرانی‌ها، لزوم مسؤولیت‌پذیری کشورها نسبت به اقدامات خود را گوشزد کرده بودند، اما در

۱. استیگلیتز، پیشین، ص ۲۱۲.

این مورد به نظر می‌رسید به علت قواعدی که از آمریکا به دیگران سرایت کرده بود - به طور مثال اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرانه یا جایگاه اول در خلق مشکلات جهانی - مسؤولیت‌پذیری کمتری قابل اعمال باشد.

از منظر فوق نیز می‌توان خلأ اخلاق را از مجرای مسؤولیت‌گریزی افراد و مسؤولان در خلال بحران مشاهده کرد. این بحران به سرعت جهانی شد و تعجب‌آور هم نبود، زیرا نزدیک به یک-چهارم از اوراق رهنی ایالات متحده در خارج از کشور بود. البته این وضعیت به ایالات متحده کمک کرد. اگر مؤسسات خارجی تا این حد اوراق و مشتقات مالی مسموم آمریکایی را نخریده بودند، وضعیت در آمریکا بسیار بدتر بود.

آنچه گذشت نشان دهنده خلأ مفهوم "مسؤولیت" است که اندرلی در رابطه با اخلاق کسب و کار؛ آن را به عنوان چهارچوبی برای ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی معرفی می‌کند و معتقد است هر اندازه دامنه آزادی بیشتر باشد، به مراتب دامنه مسؤولیت نیز بیشتر می‌شود. با این وجود، در رابطه با فلسفه لیبرالیسم در مورد بازارهای آزاد، لزوم مسؤولیت‌پذیری افراد چه در سطح فردی، چه اجتماعی و چه جهانی بیشتر و بیشتر می‌شود.

همان‌طور که آمارتیا سن معتقد است، در تفسیر رایج از نظر دست‌نامرئی آدم اسمیت، اخلاق امری زائد است. در این تفسیر، سودجویی شخصی عامل هماهنگی است و تعقیب منافع شخصی به تحقق منافع عمومی منجر می‌شود. بازار رقابت تنها شرط حل تضاد منافع موجود است و در صورت تحقق بازار رقابت، هیچ نیازی به مهارت درونی اخلاق وجود ندارد. همچنین از نظر سن، نظریه فوق تنها برای مبادلات ساده اسمیتی (نان، گوشت، شراب) می‌تواند صادق باشد، اما نفع‌طلبی در مبادلات و روابط اقتصادی پیچیده نمی‌تواند به منزله عامل هماهنگی و انسجام جامعه عمل کند. در مبادلات پیچیده که شکل رایج مبادلات دنیای حاضر است، نفع‌طلبی بدون مهارت‌های اخلاقی به فرصت‌طلبی می‌انجامد.^۱

۴. سرمایه داری

بحران اقتصادی عمیقی که قریب دو سال آمریکا را در خود فرو برده است، بهانه لازم را به دست منتقدان وضع موجود در این کشور داده تا از زوایای مختلف، دلایل بروز این وضعیت را مورد بررسی قرار دهند. این دسته از منتقدان از اشاره به شاخص‌ها و دلایل اقتصادی فراتر می‌روند و ریشه‌های این بحران را در ژرفای جامعه آمریکا و در حوزه معنویات و اخلاقیات شخصی

۱. سن، ۱۳۸۶.

و شاخص‌های اجتماعی جست‌وجو می‌کنند. به باور این منتقدان، بحران جاری دفعتاً و بنا به برخی دلایل مالی و اقتصادی بر آمریکا نازل نشده، بلکه از چند دهه قبل‌تر با افول اخلاقیات و بحران معنویت در جامعه آمریکا از طرفی چشم بستن مردم و نخبگان بر واقعیت‌های حاکم بر زندگی خود آغاز شده است. روندی که شاید برخی دلسوزان در ارتباط با آن هشدارهایی هم داده باشند، اما هدف حاکمیت شرکتی بهره‌برداری هرچه بیشتر از جامعه برای کسب سود بیشتر و تحکیم بیشتر مبانی قدرت خود بوده است.

عده‌ای از اقتصاددانان و صاحب‌نظران وقوع هر نوع بحران اقتصادی را به ماهیت نظام سرمایه‌داری نسبت می‌دهند. نظام سرمایه‌داری نظامی است که بر پایه تفکرات و مقتضیات بشر عصر مدرن بنا شده است. در نظام سرمایه‌داری - که به علت حاکمیت مطلق‌گرایانه سرمایه آن را نظام سرمایه سالار نامیده‌اند - هدف غایی تحصیل سود حداکثری است و تمام مسائل دیگر بر محور این مسأله معنا پیدا می‌کند.

با نگاهی کلی نظام سرمایه‌داری یک نظام مبتنی بر فردگرایی منفعت‌طلبانه است. اندیشمندان نظام سرمایه‌داری معتقدند که اگر هر فرد تنها به فکر حداکثر کردن منفعت شخصی خویش باشد، منفعت اجتماع نیز حداکثر خواهد شد. در صورتی که در موارد بسیاری همچون بحران کنونی، این تئوری طعم شکست را می‌چشد.^۱ مسلماً این نوع بنا با مشکلات مواجه خواهد شد، همان‌گونه که تا کنون نیز مواجه شده است. مشخص شد که ایدئولوژی بازار آزاد بهانه‌ای در جهت ترویج شکل‌های استثمار است.

هری مگ داف و پل سوئیزی، در کتاب "پایان رونق سرمایه‌داری" روند رقابت سرمایه‌ها که باعث تمرکز و تراکم سرمایه‌ها و در نتیجه تبدیل سرمایه‌داری رقابتی به سرمایه‌داری انحصاری می‌شود را از عوامل بروز بحران‌های اقتصادی نام برده‌اند. از نظر آنان، پویش انباشت سرمایه که باعث بی‌ثباتی می‌شود و پویش انحصاری شدن که رکود را افزایش می‌دهد، در ذات نظام سرمایه‌داری بوده و دست‌آخر به بحران می‌انجامد.

استیگلیتز دلیل مقصر دانستن سرمایه‌داری را در رابطه با بحران فوق چنین بیان می‌کند: "مدیران بانک‌ها همان‌گونه‌ای عمل کردند که از آنها انتظار می‌رفت در قالب نظام سرمایه‌داری اقدام کنند؛ یعنی به نفع خود و تا جایی که می‌توانستند پول‌ها را برای خود و سهامداران‌شان برداشتند. به عنوان یک نظام، سرمایه‌داری می‌تواند سطح بالایی از نابرابری را درون خود داشته باشد و همچنان به بقای خود ادامه دهد".

به نظر می‌رسد بخشی از ادعاها در مورد پاسخگو بودن سیستم (نظام سرمایه‌داری و تئوری پشتیبان به عنوان لیبرالیسم و بنیادگرایی بازارها) از محدوده حرف فراتر نمی‌رود. در ژاپن مدیریت که مسئول شکست شرکتش و اخراج هزاران کارگر باشد، ممکن است خودکشی کند؛ اما در آمریکا مدیران بانک‌ها هنگامی که شرکت‌شان را ورشکست کنند بر سر میزان پاداش چانه می‌زنند! فردگرایی هست در حالی که مسئولیت فردی نیست.

همچنین این نظام تأکید بر اکوپاتی و منفعت‌جویی شخصی دارد. اکوپاتی واژه‌ای است که الیازون، روان‌شناس سوئدی در سال ۲۰۰۶ مطرح کرده است. از دیدگاه روانشناسی، اکوپاتی مفهومی است که بر زیرکی اقتصادی یا حرص و زیاده‌طلبی اقتصادی که با سرعت زیاد از مرزهای متعارف تجاوز کرده است، اطلاق می‌شود. در واقع اکوپاتی هرگونه اقدام اقتصادی بدون ملاحظه ارزش‌های اخلاقی است. در اکوپاتی زیاده‌خواهی، محور اصلی است و حد و مرز نمی‌شناسد.^۱

حال اگر مفهومی مانند اکوپاتی و منفعت‌جویی فردی که مورد تأکید نظام سرمایه‌داری است، با یکدیگر جمع شوند، آیا نتیجه‌ای بهتر از بحران حاصل خواهد شد. بحران را می‌توان با این شرایط ذاتی نظام سرمایه‌داری دانست و اگر چه بتوانند سردمداران این نظام، آن را موقتاً حل نمایند، اما مجدداً این بحران خود را از جای دیگری بروز خواهد داد.

نظام سرمایه‌داری می‌خواهد که اقتصاد با جامعه گره خورده باشد، یعنی تأکید زیادی روی اعتماد و سرمایه اجتماعی وجود دارد. ولی در عمل، شاهد ضعف جامعه مدنی هستیم؛ به این ترتیب که در رابطه با تولید، سرمایه اجتماعی مشکل دارد؛ چراکه بر سرمایه‌داری فردگرایی استوار است و قدرت تولید سرمایه اجتماعی و اعتماد را ندارد. یعنی اگر سرمایه اجتماعی قوی در آمریکا و اروپا وجود داشت، شاید این بحران آثاری خیلی کمتر از الآن داشت. این بحران از این جهت مهم بود که نشان داد چگونه جامعه مدنی، بحران غرب را تشدید کرد. در حقیقت فلسفه لیبرالیستی باعث شد که این بحران عمیق‌تر شود. این ماهیت نظام سرمایه‌داری لیبرالیسم است که قدرت ایجاد سرمایه اجتماعی را ندارد. بنابراین باید علت اصلی بحران را در ذات سرمایه‌داری جستجو کرد. همان طور که فوکویاما نیز تأکید می‌کند؛ چنانچه سرمایه اجتماعی نیز همانند سرمایه اقتصادی پیوسته تقویت نشود، نقصان خواهد یافت، و همه اینها اثبات این نکته می‌تواند باشد که حاکمیت موازین اخلاقی پیش شرط سعادت جامعه است.

۱. درخشان، ۱۳۸۷: ص ۳۲.

جمع بندی و نتیجه گیری

بورژوازی آنجا که قدرت برتر را در دست می گیرد، به همه روابط فئودالی، پدرسالارانه آرامش - بخش خاتمه می بخشد و با بی رحمی پیوندهای گوناگونی را که بین انسان و ماوراء طبیعت وجود دارد، از هم می گسلد و هیچ پیوندی بجز پیوندهای بی رحمانه و مبتنی بر سود شخصی و پرداخت نقدی باقی نمی گذارد. بورژوازی شور و اشتیاق مذهبی، علقه های جوانمردانه و احساسات - گری های بدوی را غرق در سردابه محاسبه گری های خودخواهانه کرده است. این نظام ارزش های شخصی را به ارزش هایی قابل معامله تبدیل کرده است.

با توجه به مطالب گفته شده می توان چنین استنباط کرد که در نظام بازار آنچه بر همه چیز تسلط دارد "سرمایه" است، به طوری که تمام توجهات و ارزشها معطوف به این عامل می - باشد. همان طور که نمایان است نظام مبتنی بر هژمونی سرمایه نمی تواند پایه مناسبی برای نظام اخلاقی باشد، زیرا محور همه فعالیت ها را منفعت شخصی از نوع مادی آن تشکیل می دهد. به وضوح می توان نتیجه گرفت که تمام ریشه های عنوان شده مصادقی از واژه "اکوپاتی" می باشد. به طوری که ریشه همه ناهنجاری های اقتصادی و مالی را می توان در حرص و زیاده - طلبی افراد یافت، که نشان دهنده حاکمیت خبث ذاتی افراد در هژمونی سرمایه است.

در مقاله حاضر به علل و عوامل گوناگونی پرداختیم که به عنوان علت بحران معرفی شده اند. ما اگرچه نقش هر کدام از عوامل را در ایجاد بحران انکار نمی کنیم، معتقدیم که ریشه بحران حاضر خلأ اخلاق در بازار مالی است، که به صورت حرص و زیاده طلبی خود را نشان می دهد و در واقع به علت پایه ای تری اشاره می کنیم که می توان گفت ریشه تمام علل عنوان شده توسط صاحب نظران می باشد.

زیاده طلبی همیشه دربردارنده مفهوم منفی نمی باشد بلکه به معنای بلندهمتی و عدم رضایت نسبت به امور کم ارزش نیز در نظر گرفته می شود، بنابراین باید بین حرص و جاه طلبی یا همان همت داشتن تفاوت قائل شد. حال باید دید این دو مفهوم از نظر کارکردی به چه صورت می باشند.

اگر از منظر جاه طلبی یا همان بلندهمتی به بحران اخیر بنگریم، شاید بتوان گفت کارگزاران و فعالان در بازار مرتکب عمل ضد اخلاقی نشده اند، ولی آنچه حائز اهمیت به نظر می رسد؛ این است که آنها از میانبرهایی استفاده کردند که خطرات بسیاری را به همراه داشت، اما باید توجه داشت بلندنظری متفاوت از حرص و آز می باشد. آنچه در بحران فوق شاهد بودیم؛ نحوه کارکرد سیستم مالی و اجزاء آن به گونه ای بود که، پرداخت هایی به افراد با ریسک بالا در قالب

خیرخواهی صورت می‌گرفت که می‌دانستند توانایی بازپرداخت آن را ندارند ولی ریسک را به گردن دیگری می‌انداختند، با آگاهی از اینکه دولت نیز از آنها حمایت خواهد کرد (البته از جیب مالیات‌دهندگان). حال مساله این است که افعال آنها را در چه مقوله‌ای می‌توان دسته‌بندی کرد؟

اگر آنها هدف خیرخواهانه داشتند؛ وام با نرخ بهره متغیر نمی‌گرفتند آنهم از افرادی که می‌دانستند توانایی بازپرداخت آن را ندارند، در هنگام رتبه‌بندی اوراق آنها را به صورت واقعی ارزش‌گذاری می‌کردند، ابزار مشتقه بر پایه ابزار مشتقه (قماربازی و سفته‌بازی) نمی‌ساختند، افراد فقیر و سطح پایین جامعه را به بهانه خانه‌دار کردن استثمار نمی‌کردند، به منظور کتمان واقعیت به عرضه اطلاعات نادرست نمی‌پرداختند و ... که در خلال متن توضیح داده شد. تمامی اعمال فوق را با هدف سود و کسب بیشترین منفعت از هر راه ممکن انجام می‌دادند. اگر در تمام عوامل یاد شده متمرکز شویم، حرص و فزون‌طلبی به صورت آشکار قابل مشاهده است.

از جمله مهمترین مسائل اخلاقی در بازارهای مالی شفافیت اطلاعاتی است. اهمیت این مساله در بازارهای مالی اسلامی دوچندان می‌شود زیرا نه تنها وظایف شهروندی حکم به رعایت حقوق دیگران می‌کند بلکه از منظر شرع نیز وظیفه هر مسلمان ایجاب می‌کند علاوه بر عدم توجه صرف به منافع شخصی، برای منافع جمعی نیز ارزش و اهمیت خاصی قائل شد به گونه‌ای که بتوان در جهت حداکثر کردن منافع جمع نیز تلاش کرد و طبق قاعده زرین "آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بپسند" عمل کرد. در بحث شفافیت اطلاعاتی صاحبان شرکت‌ها باید در قبال سهام‌داران احساس مسؤولیت کرده و تمام اطلاعات مورد نیاز را در اختیار آنها قرار داده و از طرفی ملزم به ارائه اطلاعات درست به سازمان بورس باشند. همان طور که در خلال بحران اخیر مشاهده شد مؤسسات رتبه بندی اعتبار به دلیل توجه صرف به منافع خود از افشاء اطلاعات مهم خودداری کرده و موجبات ضرررساندن به افراد زیادی فراهم شد.

منابع

۱. استیگلیتز، جوزف، ۱۳۹۱، بحران مالی و ضرورت اصلاح سیستم مالی جهان، مترجم علی اکبر کریمی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۲. ایزی، محسن، ۱۳۸۷، پیدایش و گسترش بحران مالی در جهان و اثرات آن بر اقتصاد ایران، مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد.

۳. براملکی یزدی، حجت‌اله، ۱۳۹۰، پدیدار شناسی بحران مالی، کتاب بحران مالی سال ۲۰۰۸، تهران: دانشگاه امام صادق.
۴. بلومبرگ، پل، ۱۳۹۰، جامعه غارتگر فریب در بازار آمریکایی، ترجمه مؤسسه خط ممتد اندیشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۵. شریف زاده، محمد جواد، ۱۳۹۰، بحران مالی ۲۰۰۹-۲۰۰۷، نقش دولت و آینده مقررات گذاری بر بازارهای مالی، کتاب بحران مالی سال ۲۰۰۸، تهران: دانشگاه امام صادق، چاپ اول.
۶. سن، آمارتیا، ۱۳۸۶، نیاز اقتصاد به ارزش‌های اخلاقی، مترجم: احمد میدری، مجله دین و اقتصاد، سال دوم، شماره پنجم و ششم، تابستان و پاییز.
۷. فوکویاما، فرانسیس، ۱۳۸۵، آمریکا بر سر تقاطع، قدرت و میراث جریان نو محافظه-کاری در آمریکا، مترجم: مجتبی امیری، نشر نی.
۸. قحف، منذر، ۱۳۸۴، دین و اقتصاد: نظام اقتصادی اسلام و علم تحلیل اقتصاد اسلامی، ترجمه سید حسین میرمعزی، مجله اقتصاد اسلامی، شماره ۱۸.
۹. معصومی‌نیا، غلامعلی، ۱۳۸۶، اخلاق اقتصادی، فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان.
۱۰. میشکین، فردریک، ۱۳۹۰، ساختار شناسی بحران مالی، ترجمه محمد سلیمانی، کتاب بحران مالی سال ۲۰۰۸، دانشگاه امام صادق.
11. "Dissenting Statement on the Final Report of the National Commission on the Causes of the Financial and Economic Crisis in the United States" Submitted by the Financial Crisis Inquiry Commission, January 2011.
12. KOSLOWSKI, PETER, 2011, "THE ETHICS OF BANKING", CINCLUSION FROM THE FINANCIAL CRISIS, TRANSLATED FROM GERMANY BY: DEBORAH SHANNON, SPRINGER.
13. Umer chapra, mohammad, 2009, "the global financial crisis", published in japan, june 2009.

